

گزیده اشعار آئینی

شب وروز عاشورا

محرم ۱۴۳۶ ه.ق



قال الرضا عليه السلام :

مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَحِهِ وَ  
سُرُورِهِ.

ترجمه :

امام رضا عليه السلام فرمود:

هر کس که عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه اش باشد، خداوند روز قیامت را برای او روز

شادی و سرور قرار می دهد.

بحار الانوار، ج ۴۴، ص

## اشعار شب عاشورا

عکس امشب که خوش احوال تو را می بینم

عصر فردا ته گودال تو را می بینم

آمدم تا که دلی سیر کنارت باشم

شانه بر مو بزنی آینه دارت باشم

چقدّر پیر شدی، از حسنم پیر تری

از من خسته به والله زمین گیر تری

مادرم بود که آگاه ز تقدیرم کرد

من اگر پیر شدم پیری تو پیرم کرد

عصر فردا به دل مضطر من رحمی کن

ته گودال به چشم تر من رحمی کن

من بینم که تو پیرهنی می میرم

تکیه بر نیزه ی غربت بزنی می میرم

آه از سینه ی پر خون بکشی می میرم

از دهان نیزه ای بیرون بکشی می میرم

سنگ پیشانی یحیی بخورد می میرم

سینه ی خسته ی تو پا بخورد می میرم

وای اگر طعنه ز دشمن بخوری می میرم

بی هوا نیزه ز گردن بخوری می میرم

سر گودال من از هول و ولا می میرم

زود تر از تو در این کرب و بلا می میرم

دختر فاطمه ام پس به لگد می میرم

بر سر و صورت تو چکمه خورد می میرم

پنجه ی کینه به مویت برسد می میرم

نیزه ای زیر گلویت برسد می میرم

از نبی بوسه بر این حنجر تو می بینم

خنجری کند به پشت سر تو می بینم

مُردم از غم بروم فکر اسیری باشم

قبل از آن فکر مهتای حصیری باشم

۲

اشعار شب عاشورا – علیرضا شریف

وای اگر امشب این دشت به فردا برسد

شیون و گریه و آهم به ثریا برسد

به لب خشک تو دق می‌کنم از غصه اگر

تیغ خورشید بر این پهنه صحرا برسد

کوکب بخت جدایی ز تو تقدیر من است

چشم از روی تو بر هم نزنم تا برسد

به تن اصغر تو یک سر سوزن حس نیست

با کمی آب تلطّیش به لا لا برسد

علی‌ات را بشناسند نخواهند گذاشت

بویی از پیرهنش نیز به لیلا برسد

بدنش مثل فدک پخش زمین خواهد شد

پای عباسم اگر بر لب دریا برسد

گرگ‌ها یوسف خواهر به سرت می‌ریزند

چاره‌ام چیست اگر کار به اینجا برسد؟

نیزه، خون، چکمه، سرایشی گودال، سرت

عمر زینب به گمانت به تماشا برسد؟

روی تل دختر مضطر شده می‌میرد اگر

پای اسبی به لب تشنهٔ بابا برسد

وای اگر پای شقاوت به حرم باز شود

دست بی‌عاطفه بر چادر زن‌ها برسد

آتش و خیمه و غارت شدن هر چه که هست

هیچ کس نیست به داد من تنها برسد

نذرِ بوسیدن سی جزء توأم تا خود صبح

قبل از آنی که به قرآن تنت پا برسد

نفس سینهٔ زینب، نفست می گیرد

وای اگر امشب این دشت به فردا برسد

۳

اشعار شب عاشورا – علی اکبر لطیفیان

شبِ آخر بگذار این پرِ من باز شود

بیشتر رویِ تو چشم ترِ من باز شود

حرفِ هجران مزن اینقدر مراعاتم کن

دست بردار ، دل مضطرِ من باز شود

جان زینب برو از کرب و بلا زود برو

مگذاری گره ی معجر من باز شود

آه ، راضی نشو بنشینم و گیسو بکشم

آه ، راضی نشو موی سر من باز شود

پای دشمن به روی پیکر تو باز شود

روی دشمن به روی معجر من باز شود

جانِ من حرز بینداز به گردن مگذار

جای این بوسه ی پیغمبر من باز شود

جان زینب برو مگذار غروب فردا

سمت گودال ره مادر من باز شود

حیف از این زیر گلو نیست خرابش بکنند



پس اجازه بده تا حنجر من باز شود

لااقل قول بده زود خودت جان بدهی

بلکه راهِ نفسِ آخر من باز شود

۴

اشعار عصر عاشورا - وداع حضرت سید الشهداء(ع) - علی اکبر لطیفیان

باطن ترین من، نه خدا حافظی مکن

هرچند ظاهراً، نه خدا حافظی مکن

من نیمه توأم جلویت ایستاده ام

با نیمِ خویشتن، نه خدا حافظی مکن

یک اهل بیت را ته گودال میبری

ای خمس پنج تن، نه خدا حافظی مکن

اصلاً بدون من سفری رفته ای؟ بگو ...

...حالا بدون من، نه خدا حافظی مکن

پس حرف می‌زنی که خدا حافظی کنی

اینگونه نه زن، نه خدا حافظی مکن

شاید کسی نبرد خدا را چه دیدی

با کهنه پیرهن، نه خدا حافظی مکن

این سمت عزیز، محترم، با کفن، ولی

آن سمت بی کفن، نه خدا حافظی مکن

بعد از تو چند مرد به دنبال چند زن

بعد از تو چند زن... نه خدا حافظی مکن

شبِ اشک و تماشاست اگر بگذارند

لحظه ها با تو چه زیباست اگر بگذارند

فکر یک لحظه بدون تو شدن کابوس است

با تو هر ثانیه رویاست اگر بگذارند

مثل قدش قدمش لحن پیمبروارش

روی فرزند تو زیباست اگر بگذارند

غنچه آخر چقدر آب مگر می خواهد؟

عمر طفل تو به دنیاست اگر بگذارند

ساقی ات رفته و ای کاش که او برگردد

مشک او حامل دریاست اگر بگذارند

آب مال خودشان چشم همه دلواپس

خیمه ها تشنه سقااست اگر بگذارند

قامتش اوج قیام است قیامت کرده است

قد سقای تو رعناست اگر بگذارند

سنگ ها در سخت هم نفس هلله ها

لحن قرآن تو گیراست اگر بگذارند

تشنه ای آه و دارد لب تو می سوزد

آب مهریه زهراست اگر بگذارند

بر دل مضطرب و منتظر خواهر تو

یک نگاه تو تسلّاست اگر بگذارند

آمد از سمت حرم گریه کنان عبدالله

مجتبای تو همین جاست اگر بگذارند

رفتی و دختر تو زمزمه دارد که کفن...

...کهنه پیراهن باباست اگر بگذارند

۶

اشعار عصر عاشورا - روضه امام حسین(ع) - سید محمد جوادی

حالا که غیر از چشمهای تر نداری

تنهای تنها ماندی و یاور نداری

بگذار تا زینب لباس رزم پوشد

تا که نگوید دشمنت لشگر نداری

من آب می آرم برای اهل خیمه

دیگر نگو آقا که آب آور نداری

بگذار لخته خون ز لبهایت بگیرم

آخر مگر ای نازنین خواهر نداری

تعبیر کن خواب مرا ای یوسف من

حالا که غیر از چشمهای تر نداری

می آیم امشب بهر دیدارت به گودال

هر چند دیر است و تو دیگر سر نداری

۷

اشعار ماه محرم - اشعار شب عاشورا - حسن لطفی

بیا که گریه کنم لحظه‌های آخر را

بخوان ز چشم ترم حال و روز خواهر را

دلم قرار ندارد بیا که تا دم صبح

بنالم از سر شب روضه‌های مادر را

پریده خواب رباب از خیال حرمله باز

گرفته است به چادر گلوی اصغر را

خدا کند که بمیرم در این شب و فردا

که روی نیزه نینم سر برادر را

خدا کند که نیند دو چشم مبهوتم

به زیر بوسه‌ی نیزه تنی مطهر را

خدا کند که نینم به روی تشت طلا

جسارت نوک چوب و لبان پَرِپَر را

داری عقيله خواهر من گريه مي كني؟

آيينه برابر من گريه مي كني

از لا به لاي خيمه دلم تا مدينه رفت

خيلي شبیه مادر من گريه مي كني

دلشوره مي چكد ز نگاه سه ساله ام

وقتي کنار دختر من گريه مي كني

امشب براي ماندن من نذر مي كني

فردا براي پيكر من گريه مي كني

امشب نشسته اي و مرا باد مي زني

فردا به جسم بي سر من گريه مي كني



بگذار تا بمیرم و تنها نبینمت

تنها به روی سینه صحرا نبینمت

امشب بیا که بوسه زخم بر گلوی تو

شاید بمیرم از غم و فردا نبینمت

می ترسم از نگاه به گودال آن طرف

دارم دعا به زیر لب آنجا نبینمت

غم نیست گرچه بر بدنم کعب نی خورد

من نذر کرده ام که به نی ها نبینمت

امشب برای من تو دعا کن که شام بعد

بی سر به روی دامن زهرا نبینمت

اشعار ماه محرم - اشعار عصر عاشورا - روضه شهادت امام حسین(ع) - علی اکبر

### لطیفیان

نزدیک مغرب است خدایا چه می شود؟

کشتی شکست خورده دریا چه می شود؟

از لاله های خون جراحات زخم عشق

مقتل ز عمق فاجعه دریاچه می شود

با چکمه های بند نبسته رسیده شمر

با زخمهای سینه بابا چه می شود

قاتل ز بس برید از نفس فتاد

ای سر بریده بعد تو با ما چه می شود

نزدیک مغرب است چه باد مخالفی

نزدیک مغرب است ندا داد هاتفی :

ای کشته فتاده به صحرا حسین من

ای میوه رسیده زهرا حسین من

آن کهنه پیرهن که خودم بافتم چه شد

ای بانی قیامت کبرا حسین من

یادش به خیر شانه زدن های موی تو

ای صاحب شفاعت عظاما حسین من

چشم زدن عاقبت این هرزه چشم

قربانی حسادت دنیا حسین من

مغرب شد و گذشت و حالا شب آمده

بعد از تمام حادثه ها زینب آمده

زینب رسید و خاطره ها را مرور کرد

از بین نیزه های شکسته عبور کرد

آهی کشید و گفت «أنت اخی» حسین

اینجا گریز روضه ی ما جفت و جور کرد

بشنید یا «اخی الی» صبور باش

دل را به امر حنجر پاره صبور کرد

در آخرین دقایق گودال قتلگاه

هر نیزه ای به گونه ای عرض حضور کرد

قلب ز شعله دلخورش آتش گرفته است

ناگاه دید چادرش آتش گرفته است

هفت آسمان حجاب شد و پرده را کشید

اما تمام حادثه را مادر تو دید

وقتی غریب دید تو را باورش نشد

هی چند بار دست به چشمان خود کشید

باور نداشت مادرِ دریا، حسین او

تنها عقیق با دو لب تشنه می مکید

با زینبش دوید که: یک لحظه صبر کن

یک بوسه از گلوی لطیف دوباره چید

بارید اشک در پی باران سنگها

سیلی به روی می زد و انگشت می گزید

خون تا محاسنت خبری سرخ برد و بعد

لبهای پیرهن که به پیشانیت رسید،

افتاد چشم مادرت - ای وای - همزمان

با چشم حرمله به همان نقطه سفید

با تیر قلب نازک او هم دوباره سوخت

گویی دوباره داغی میخ دری چشید

قلبت فقط حریم خدا بود و تیر او

اینبار «یا لطیف» ترین سینه را درید

غوغا به پا شد و وسط تیر و نیزه‌ها

تنها صدای ناله و افتادنی شنید

آمد صدای گام نفسگیر و تیره‌ای

رنگش پرید و با دل زینب دلش تپید

با چشم خون گرفته و با چکمه‌ای سیاه  
خنجر کشیده بود و به سمت تو می‌دوید

شیون کنان زنی لب گودال قتلگاه  
می‌بست رو به منظره چشمان نا امید

از روی مهربانت اگر شرم کرده بود  
از پشت ظالمانه سرت را چرا برید؟

با چشم بسته فاطمه فریاد می‌کشید  
ای وای میوه‌ی دل من تشنه شهید

دیگر ندید جسم تو را زیر پای اسب  
نوری یگانه دید، به الله می‌رسید

## اشعار ماه محرم - اشعار روز عاشورا - اشعار شهادت امام حسین

بادها عطر خوش سیب تنش را بردند

سوختند و خبر سوختنش را بردند

نیزه ها بر عطشش قهقهه سر می دادند

زخمها لاله ی باغ بدنش را بردند

دشنه ها دور و بر پیکر او حلقه زدند

حلقه ها نقش عمیق یمینش را بردند

این عطش یوسف معصوم کدامین مصراست

که روی نیزه بوی پیرهنش را بردند

تا که معلوم نگردد به کدام آیین است



اهل صحرای تجرد کفنش را بردند

بادها سینه زنان زودتر از خواهر او

تا مدینه خبر آمدنش را بردند

یوسف آهسته بگویند نمیرد یعقوب

گرگها یوسف گل پیراهنش را بردند

۱۳

اشعار ماه محرم - اشعار روز عاشورا - سید محمد بابامیری

سر می کشد در حنجری آتش گرفته

غمناله های خواهری آتش گرفته

اینجا کبوتر بچه ها را یک کبوتر

پیچیده در بال و پری آتش گرفته

فریاد عصمت شعله می گیرد دمام

از تار و پود معجری آتش گرفته

بشتاب زینب! در میان شعله ها باز

دامان طفل دیگری آتش گرفته

آنسوی فریاد عطش صد حنجره دارد

در لای لای مادری آتش گرفته

از داغ این آلاله های غرقه در خون

هر گوشه چشمان تری آتش گرفته

قرآن تلاوت می کند فرزند قرآن

از روی نیزه با سری آتش گرفته

پیش نگاه خسته ی پروانه ، شمعی

افتاده بر خاکستری آتش گرفته

بی شک تمام این وقایع ریشه دارد

در ارتفاعات دری آتش گرفته

۱۴

اشعار ماه محرم - اشعار عصر عاشورا - روضه وداع شهادت امام حسین(ع) - علی اکبر

لطیفیان

گمان نمی کنم این روح پیکرم باشد

تنی که مثله شده در برابرم باشد

بدن بدن کیست اینچنین شده است ؟

اگر خدای نکرده برادرم باشد ...!

گمان نمی کنم این زیر نیزه افتاده

حسین فاطمه یعنی برادرم باشد

تو را خدا بگذارد بوسه اش بزخم  
که قول میدهم این بار بار آخرم باشد

کفن که نیست عبا نیست ، بوریاهم نیست ؟

بد است بی کفن این مرد محترم باشد

۱۵

اشعار ماه محرم - اشعار روز عاشورا - اشعار شهادت امام حسین(ع) - علی اکبر

لطیفیان

ته گودال پیکری مانده ؟

که بگوئیم برداری مانده ؟

گفت بهتر که از جلو نبرید

بی گمان راه بهتری مانده

چقدر نامرتبت کردند

پیکری نیست پیکری مانده

چقدر غارت تو طول کشید

یک نفر رفته دیگری مانده

تازه این سهم تا کوفه است

از تن تو اگر سری مانده

گرچه بیرون کشیدم از بدنت

ولی این تیر آخری مانده

۱۶

امام حسین(ع)-شب عاشورا

وای اگر امشب این دشت به فردا برسد

شیون و گریه و آهم به ثریا برسد

به لب خشک تو دق می کنم از غصه اگر

تیغِ خورشید بر این پهنه صحرا برسد  
کوکبِ بختِ جدایی ز تو تقدیرِ من است  
چشم از رویِ تو بر هم نزنم تا برسد  
به تنِ اصغرِ تو یک سرِ سوزن حس نیست  
با کمی آبِ تلطّیش به لالا برسد  
علی ات را بشناسند نخواهند گذاشت  
بویی از پیرهنش نیز به لیلا برسد  
بدنش مثلِ فدکِ پخشِ زمین خواهد شد  
پایِ عباسم اگر بر لبِ دریا برسد  
گرگ ها یوسفِ خواهر به سرت می ریزند  
چاره ام چیست اگر کار به این جا برسد؟  
نیزه، خون، چکمه، سرایشی گودال، سرت  
عمرِ زینب به گمانت به تماشا برسد  
رویِ تلِ دخترِ مضطر شده می میرد اگر  
پایِ اسبی به لبِ تشنه ی بابا برسد  
وای اگر پایِ شقاوت به حرم باز شود

دست بی عاطفه بر چادر زن ها برسد  
آتش و خیمه و غارت شدن هر چه که هست  
هیچ کس نیست به داد من تنها برسد  
نفس سینه ی زینب، نفست می گیرد  
وای اگر امشب این دشت به فردا برسد

۱۷

### امام حسین(ع)-شب عاشورا

امشب حسین در خیمه ها حق را عبادت می کند  
فردا میان موج خون، غسل شهادت می کند  
فریاد وامصیبتا و اویتا و اویتا  
امشب علمدار از بصر خون جگر جاری کند  
فردا میان دشمنان تنها علمداری کند  
فریاد وامصیبتا و اویتا و اویتا  
امشب حسین از جان دعا بر لاله لایلا کند  
فردا کنار نعش او فغان و اوایلا کند

فریاد وامصیبتا و اویتا و اویتا

امشب علی اصغر زند ناخن به قلب مادرش  
فردا ز تیر حرمله جاری است خون از حنجرش

فریاد وامصیبتا و اویتا و اویتا

امشب بخواند در حرم قاسم نماز نافله  
فردا کنار پیکرش دشمن نماید هلهله

فریاد وامصیبتا و اویتا و اویتا

امشب سکینه در حرم اشک از بصر جاری کند  
فردا کنار کشته بابا عزاداری کند

فریاد وامصیبتا و اویتا و اویتا

۱۸

امام حسین (ع) - شب عاشورا

شب است و خیمه ها از تاب رفته

به پشت ابرها مهتاب رفته

صدای پای عباس است این جا



که چشم کودکان در خواب رفته

\*\*\*

در این سو آسمان مهتاب بار است

در آن سو آسمانی تار تار است

در این سو مادری بی تاب فرزند

در آن سو حرمله فکر شکار است

\*\*\*

ریاب است و دلی در خون تپیده

پر از دلشوره، از هستی بریده

چرا می بوسد امشب حلق اصغر

بمیرم باز هم کابوس دیده

\*\*\*

خدا در دست سقا نهر داده

به چشمش جمع ناز و قهر داده

بیاد چشم هایش حرمله باز

تمام تیرها را زهر داده

\*\*\*

شب است و گفت کم کم خواهرش را

وصیت های زهرا مادرش را

ز طرز خنده های شمر، پیداست

که امشب تیز کرده خنجرش را

\*\*\*

من و راهی که پر سوز و گدازه

تو و غم های تشییع جنازه

خدایا می زنند انگار آن سو

همه بر پای مرکب نعل تازه

\*\*\*

بین آتش زدی خاکسترت را

تماشا کن نگاه آخرت را

مرا کشتی بیا امشب برون آر

تو از انگشت خود انگشتت را

## امام حسین(ع)-شب عاشورا

«امشبى را شه دين در حرمش مهمان است

ظهر فردا بدنش زير سم اسبان است»

امشب از جام دعا، جام نمازش، مست است

ظهر فردا كه شود بر سر نى رقصان است

امشب از شوق شهادت به جهان مى خندد

ظهر فردا ز غمش، جنّ و بشر گريان است

بوى پيراهن يوسف همه جا مى پيچد

ظهر فردا همەى كرب و بلا، كنعان است

مرده بوديم ولى عشق تو احيامان كرد

تا ابد در رگ ما، خون تو در جريان است

۲۰

## حضرت زینب(س)-عصر عاشورا

نسیم تلخ پر از انكسار می آید

و ذوالجناح دگر بی سوار می آید  
به باد رفته گمانم تمام هستی او  
به سمت خیمه چه بی اختیار می آید  
تمام فاجعه را با دو چشم خود دیده  
که ناله می زند و بی قرار می آید  
فقط نه کرب و بلا و مدینه و مشعر  
صدای ناله ای از مستجار می آید  
زنی که اول صبحی شبیه حیدر بود  
غروب با قد خم هم کنار می آید  
میان خیمه آتش گرفته غیر از غم  
سراغ اهل حرم اضطرار می آید  
غروب با خودش انگار غربت آورده  
ز سمت خیمه صدای (فرار) می آید  
یکی دوید، گمان می کنم سر آورده  
چقدر با عجله، از شکار می آید؟  
تمام لشکر ابلیس غرق شادی بود

از این به بعد چه بر روزگار می آید؟

۲۱

امام حسین(ع)-عصر عاشورا

ذوالجناح آمده پا تا به سرش خونین است

اشک می ریزد و چشمان ترش خونین است

ذوالجناح آمده سر را به زمین می کوبد

همه ی دشت میان نظرش خونین است

ذوالجناح آمده از شاه خبر آورده

به نظر می رسد اما خبرش خونین است

ذوالجناح پدرم کو؟ تو چرا تنهایی؟

چه خبر بوده؟ چرا پس سپرش خونین است؟

(ای فرس با تو چه رخ داده که خود باخته ای؟)

نکند شاه تو افتاده، سرش خونین است

با نگاهی که پدر لحظه آخر می کرد

عمه ام گفت که دیگر سفرش خونین است

## امام حسین(ع)-عصر عاشورا

دیگر چه زینبی؟ چه عزیزی؟ چه خواهری؟!

وقتی نمانده است برایش برادری

تا نیزه ات زدند زمین خورد خواهرت

با تو چه کرده اند در این روز آخری؟!

از صبح یکسره به همین فکر می کنم

وقت غروب می شود این جا چه محشری

این جا همه به فکر غنیمت گرفتن اند

از گوشواره ها بگیر تو تا کهنه معجری

اصلاً کجا نوشته اند که در روز معرکه

در قتلگاه باز شود پای مادری؟!

اصلاً کجا نوشته اند که هنگامه غروب

در خیمه گاه باز شود پای لشکری؟!

اصلاً کجا نوشته اند که در پیش خواهری

باید جدا کنند گلوی برادری؟!

من مانده ام چطور تو را غسل می دهند

اصلاً چه غسل دادنی؟ اصلاً چه پیکری؟!

در زیر سم اسب چه می کردی ای حسین؟

از تو نمانده است برایم به جز سری

از روی نیزه سایه ات افتاده بر سرم

ممنونم ای حسین که در فکر خواهری

....

در کوفه، زینب از تو چه پنهان، تمام کرد

ای کاش رفته بود سرت جای دیگری

۲۳

امام حسین(ع)-شهادت-گودال-عصر عاشورا

تو را با خشکی لب ذبح کردند

به پیش چشم زینب ذبح کردند

تو را با سُمّ مرکب زجر دادند

تو را چه نامرتب ذبح کردند

\*\*\*

روی جسم تو رفته راه نیزه

چه کرده با دهان شاه نیزه

نشستم پیش جسمت نه! کناره

هزار و نهصد و پنجاه نیزه

\*\*\*

در آوردی سر از بالای نیزه

نیفتی دیگر از بالای نیزه

بگو دست کسی اطراف خیمه

ندیدی معجز از بالای نیزه

\*\*\*

دویدم بین شعله جا نماند

کسی در آن شلوغی ها نماند

فقط هفتاد و دو زینب نیاز است

که طفلی زیر دست و پا نماند



## حضرت زینب(س)-عصر عاشورا

هجوم ناگهان و وای زینب!

به سمت کاروان و وای زینب!

تن آقا بدون غسل و دفن و

بدون سایه بان و وای زینب!

شنیده شد صدای مادری که

نشسته قد کمان و وای زینب!

رسیده بر سر گودال اما

خمیده ناتوان و وای زینب!

دوباره دست هایی را که بستند

دوباره ریسمان و وای زینب!

دوباره کربلا غوغا و غوغا

دوباره سایه بان و وای زینب!

شب و صحرا و آتش، طفل و معجر

امان و الامان و وای زینب!

دوباره گمشده در بین صحرا  
دو تا از کودکان و وای زینب!  
نمانده روی گوشی گوشواره  
به لب ها نیمه جان و وای زینب!  
برای دخترک های هراسان  
نباشد پاسبان و وای زینب!

۲۵

حضرت زینب(س)-عصر عاشورا-شام غریبان

سرت کو؟ سرت کو؟ که سامان بگیرم  
سرت کو؟ سرت کو؟ به دامان بگیرم  
سراغ سرت را من از آسمان و  
سراغ تنت از بیابان بگیرم  
تو پنهان شدی زیر انبوه نیزه  
من از حنجرت بوسه پنهان بگیرم  
حسین! خونِ حلقومت آبِ حیات است

من از بوسه بر حنجرت جان بگیرم

رسیده کجا کار زینب که باید

سرت را من از این و از آن بگیرم

کمی از سر نیزه پایین بیا تا

برای سفر بر تو قرآن بگیرم

تو گفتی که باید بسوزم، بسازم

به دنیای بعد از تو آسان بگیرم

قرار من و تو شبی در خرابه

پی گنج را گنج ویران بگیرم

هلا! می‌روم تا که منزل به منزل

برای تو از عشق پیمان بگیرم

۲۶

امام حسین(ع)-اشعار عصر عاشورا

تو زیر پا رفتی ولی بیچاره زینب

از این به بعد و بعد از این آواره زینب

باید خودت یاری کنی ورنه محال است

بوسه بگیرد از گلوی پاره زینب

\*\*

خون گلویت را کسی تا آسمان برد

پیراهن و عمامه ات را این و آن برد

آیا نگفتم در بیاور خاتمت را

راضی شدی انگشترت را ساربان برد

\*\*

گفتند که پیراهنت را می کشیدند

تصویر غارت کردنت را می کشیدند

نه اینکه نیزه بر تنت می ریخت دشمن

بلکه به نیزه ها تنت را می کشیدند

\*\*

رفتی و دستم بر ضریح دامنی بود

رفتی ز دستم رفتنت چه رفتنی بود؟

تا آن زمانی که به یادم هست داداش

وقتی که می رفتی تنت پیراهنی بود

\*\*

رفتی که اشک خواهرت را در بیاری

بغض گلوی دخترت را در بیاری

آیا نمی شد ای سلیمان زمانه

قبل از سفر انگشتت را در بیاری؟

۲۷

یا الله

بلند مرتبه شاهی و پیکرت افتاد

همینکه پیکرت افتاد خواهرت افتاد

تو نیزه خوردی و یکمرتبه زمین خوردی

هزار مرتبه زینب، برابرت افتاد

همینکه از طرف جمعیت دوتا چکمه

رسید اول گودال، مادرت افتاد

تورا به خاطر درهم چه دره‌مت کردند

چنانکه شرح تن توبه آخرت افتاد

ولی به جان خودت خواهرت مقصر نیست

در آن شلوغی اگر بارها سرت افتاد

خبر رسید که انگشتر تورا بردند

میان راه، النگوی دخترت افتاد

کنارخیمه رسیده است لشگر کوفه

وخواهر توبه یاد برادرت افتاد

**صلی الله علیک یا ذبیح العطشان**

طلبگی

<http://hoseini13.blog.ir>